

رسالہ در جواب سؤالات ملازمین العابدین کرمانی

از تصنیفات عالم ربانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر صمدانی

اعلیٰ اللہ مقامہ الشریف

[سؤال:]

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض مقدس عالی می‌رساند بنده حقیر ملازمین العابدین کرمانی که از عتبات عالیات آمده‌ام به همدان و عازم کرمانم. و سبب آمدن من در اینجا دو امر بود یکی امر دنیا و یکی امر آخرت. اما امر دنیا، طلبی از آقایان همدان داشتم آمدم که طلب خود را بستانم نتوانستم. باری، از شما یک استدعا دارم که دعائی بفرمایید که اصلاح امر دنیای من بشود، و شغلی یاد این حقیر بفرمایید که به چطور مکسب امر دنیای خود را به اصلاح بیاورم که محتاج نباشم مهما امکن. اما امر آخرت، بنده دین به این می‌ورزیدم که مشایخ ما همه از جانب خدا و رسولند و اطاعت و دوستی ایشان اطاعت و دوستی خدا است و آنچه می‌گویند همه حق است و صدق. و در این اوقات بعد از آقای مرحوم بنده حقیر جناب نواب مستطاب آقای حاجی محمد رحیم خان سلمه الله و جناب نواب آقایی آقا محمد خان سلمه الله و جناب شما و امثال شماها همه را دوستم، و چیزی که سبب اختلاف دین و مذهب باشد از شماها بخصوصه نفهمیده‌ام که سبب عدم محبت من به یکی از شما شود، لهذا امر شماها را امر خدا و رسول و مشایخ می‌دانم. و این دین من است و مذهب من. نمی‌دانم درست است این اعتقاد یا نه؟

جواب: اعتقاد شما صحیح است و تا حال نشنیده‌ام که احدی از علمای رفقای ما در دین و مذهب با دیگری خلافی داشته باشد که موجب قبول بعضی و ردّ بعضی باشد. خداوند ما را حفظ کند از شر نفوس اماره.

سؤال: اما درباره متابعان که خود را نسبت به شماها می دهند تتبع کردم، چنان دیده‌ام که روزگاری است که ایمان فلک رفته به باد! هر یکی دینی جدا راهی جدا که چاره آن را به جز حضرت بقیة الله گمان ندارم که احدی بکند. و هر یک از طرفی حرفی می گوید، درباره بعضی اثبات و درباره برخی نفی می کنند، و راه تأویل‌ها باز شد. و ما بیچارگان در دست آنها مبتلا شدیم. و هر چه می گوییم که خود این آقایان بر خلاف شما می گویند و اثبات و نفی صریح در حق خود نکرده‌اند و اختلاف با هم ندارند، می گویند که شماها عوام و نافهمید و حق آشکار است و شماها کورید. اثبات امر خود را به صراحت می کنند شماها دیده بینا ندارید. بعینه مثل آن مرید است که گفت آقا هر شب به عرش می رود، رفتند از آقای مرشد پرسیدند گفت دروغ و تهمت است. مرید گفت آقای مرشد که می خورد، هر شب به معراج می رود؛ و بنده حقیر چون بعضی نسبت‌ها شنیده‌ام بالنسبه به شما که زبان را یارای بیان آنها نیست، چون در اینجا به خدمت شما رسیدم و در درس شما مدت بیست روز است حاضر شده‌ام از شما به جز تقوی و زهد و ورع و پرهیزکاری چیزی نیافتم و همه رفقاء را امر به معروف و نهی از منکر و امر به دوستی آقایان

می فرمایید. خدا مرا به دوستی شماها ثابت بدارد. اما چون من بایست لامحاله بروم به کرمان و اهل کرمان خواهند از من پرسید که تو در آن صفحات بوده‌ای و به همدان رفتی و حرف‌های مردم را شنیدی، چرا سؤال از همدان نکرده‌ای و خبر تازه‌ای از همدان از برای ما نیاورده‌ای؟ و علاوه بر آن نفس دزد است و به حرف‌های آنان که معاشرت می‌کنم اکتساب می‌کند و شیطان در صدد است و غافل از شیطان نباید شد تازه‌ای نده باشیم. لهذا چند سؤال و نسبت که منتشر است در نزد عوام الناس امثال ماها و روز به روز در تزايد است هر چند که قابل سؤال کردن نیست، لکن بنده حقیر به قدر فهم و شعور خودم تکلیف خود را چنین فهمیده‌ام که بعضی را سؤال کنم هر چند چنین می‌فهمم اگرچه خواهند گفت ای مرد که احمق نادان بی‌فهم این چه سؤالات است که کرده‌ای؟ و جواب‌دهنده چطور جواب‌دهنده‌ای است که این احمق را جواب نوشته است ولیکن بر من است تکلیف من و بر شما است تکلیف شما. و املاء و انشاء و نظم نمی‌دانم، عوام ضعیف و بیچاره‌ام جواب واضح عامیانه خرفهم طالبم نه عربی و نستعلیق گفتن، چنان جوابی باشد که احتیاجی به درس خواندن نباشد.

سؤال: بر شما چیزی معلوم شد که آقای آقا حاجی محمد رحیم خان سلمه الله که ادعای کاملیت کند یا نه؟ و حال آنکه می‌گویند آقای مرحوم در وصیتنامه نص فرموده‌اند که از برای ایشان است فضل او، و نیز

فرمودند که ایشان مثل پدر شماها است، و خطاب هم به اولاد است و اولاد هم اولاد باطنی است و روحانی و مشبّه عین مشبّه به است در علم مشایخ ما و کلام کلام حکیم است، و مراد فرد کامل است. و علاوه بر اینها نوشتجاتی و تعلیقاتی و فرمایشاتی از آقای مرحوم خود ایشان کرده‌اند و به اتباع خود نموده‌اند که همه نص صریح و بین در امر ایشان است. که از جمله آنها مشهور است که روزی آقای مرحوم در کرمان در مسجد جمعیت زیاد بود، مردم گفتند که جمعیت زیاد است و همه به جماعت موفق نمی‌شوند. آقا فرمودند محمد رحیم را بگویید که به بام مسجد به باقی مردم نماز کند. و از قبیل اینها. این نص در این امر صریح و محکم است یا نه؟ یعنی ایشان به این فرمایشات حجت و حامل علم آقا می‌باشند یا نه؟ و امری است غیر محکم.

جواب: من از جناب ایشان ادعای نیابت مرحوم آقا را نشنیدم بلکه صریحاً این امر را از خود نفی می‌فرمودند. و اما در پدر بودن ایشان از برای ماها، من خبر از حال سایر مردم ندارم اما از برای خود من ایشان پدرند و من مطیع و منقاد ایشانم و اگر قصور و تقصیری در حق ایشان بکنم تائبم.

سؤال: علاوه بر این می‌گویند که خود ایشان اگر چه گاهی نفی می‌کنند از خود، ولیکن این امر محکم نیست و امر محکم آن است که در همدان روزی بالای منبر تشریف بردند و موعظه بلیغ فرمودند که همه اثبات در

حق خود بود. از آن جمله فرمودند تا کی در حمام کهنه کثیف می روید و حمام دیگر نمی روید که حمامی و دلاک از ما می رنجند؟ گو که بر نجنند؛ دو قدم پیش تر حمام پاکیزه تر و حمامی و دلاک خوب. و امثال این فرمایشات.

جواب: جواب محکم همان بود که عرض کردم. شما خودتان ان شاء الله خدمت ایشان می رسید سؤال کنید. اگر محکم غیر از این است از باب حق برادری مرا اخبار کنید تا اطاعت کنم.

سؤال: و علاوه بر این هم نفی درباره غیر خود کرده اند به این طور که من کامل شناسم و احدی را کامل ندانسته ام، اگر کاملی پیدا شود اول من باید او را بشناسم به جهت آنکه کامل کامل را می شناسد لا غیر.

جواب: حق است، ایشان چنین فرمایشی می فرمودند. ولکن معنی کلام ایشان این نیست که من کاملم. آیا نه این است مؤمن خدا را می شناسد و خدا نیست و پیغمبر و ائمه (علیهم السلام) را می شناسد و پیغمبر و امام نیست.

سؤال: و علاوه بر اینها فرمودند در حق شما و آقای محمد خان که اگر کامل بودند چرا به من اقتدا کردند؟ و حال آنکه مبرهن است که کامل نباید به غیر کامل اقتدا کند؟

جواب: من ایشان را عادل دانسته‌ام و به ایشان اقتدا کردم. و خود را کامل ندانستم و نمی‌دانم، که نتوانم اقتدا به عادل‌ی کنم. من اقتدا به سایر عدول هم می‌کنم.

سؤال: و علاوه بر اینها ملا جعفر اصفهانی بی‌اذن آقا زادگان از کرمان به همدان آمدند و دل عیال و اطفال آقا را شکستند. آقای آقا حاجی محمدرحیم خان ایشان را سب و لعن کردند، و روزی در کربلای معلی در بالای منبر تشریف داشتند که ملا جعفر رسید و همه جمعیت بودند، فرمودند خطاب به ملا جعفر؛ ای جنگلی نقیب می‌تراشی؟ همین عیب که داری تو را بس است. و بنده که اینجا یعنی به همدان آمده‌ام اعتقاد آخوند ملا جعفر را مثل اعتقاد خودم که سابق ذکر کرده‌ام مطابق است. این حرف‌ها از کجا است؟

جواب: خبر از گزارش کرمان ندارم و در کربلای معلی چنین حرفی از ایشان نشنیده‌ام درباره ایشان. و خود ایشان حاضرند پرسید که آیا نقیبی معین قائل هست یا نیست؟ و اگر نیست پس معلوم است که آقا هم درباره ایشان چیزی نفرموده‌اند. و علاوه بر این خود شما می‌روید به کرمان، ان شاء الله از ایشان سؤال کنید و به تکلیف خود عمل کنید.

سؤال: و دیگر هم می‌گویند در این ایام تعلیق‌ای از جناب آقای آقا حاجی محمدرحیم خان از کاشان برای شما آمد و شما در مجلس قدری

را بلند خواندید و بعد باقی را نخواندید. این چه نحو کارها است؟ اگر بنا نداشتید که بخوانید چرا بعضی را بلند خواندید؟ و اگر سَرّی در این بود چرا همه را پنهان نکردید؟ والله خودم خجالت می کشم از این سؤالات. از بس که نقل مجلس ها شده مثل نص محکم این حرف ها را می زنند که قلوب را از شما برنجانند. من که چنین فهمیده ام، عالم غیب خدا است. **جواب:** جواب این اعتراضات را خودتان می دانید. قلوب را از من برنجانند سهل است، باقی کارهاشان ان شاء الله درست باشد.

سؤال: و می گویند در کربلا در درس، روزی کسی سؤال کرد و شما در زید و قائم بیان می کردید. در جواب به آن شخص گفتید که من در زید پدر سوخته سخن می گویم. و همچنین در راه چایی شما دیر شد به نوکرها از این قبیل سخن گفتید. و در همدان روزی درباره یهودی فرمودید که در امر معالجه مریض خطا کرده گه خورده است. و وقت برگشتن از کربلا در بعضی از منازل بعضی از رفقاء شخصی را زدند، شما دیدید و تغیر فرمودید و گفتید چرا فتنه می کنید؟ شما بدتر از عمر هستید، کاری می خواهید بکنید که اعادی یک نفر از شما را باقی نگذارند. آیا بزرگان دین در این مواضع چنین حرف ها زده اند یا نه؟ و والله محض بصیرت است نه کج بحثی و غرض.

جواب: طور و طرز بزرگان را علی ما ینبغی نمی دانم و خود را بزرگ نمی دانم، و اگر گناهی بکنم توبه از آن را واجب می دانم و توبه می کنم.

زید پدر سوخته را که محض مثل بیان کردم، هنوز خدا او را به دنیا نیاورده سهل است که پدرش سوخته باشد. اما در عرض راه عرض کردم ضرر شما از برای شیخ مرحوم از ضرر مخالفین بدتر است و از ضرر عمر بدتر است، چرا که مردم چون شما را از تابعین ایشان می دانند خلافتی که از شما می بینند آن را از دین و آئین مشایخ گمان می کنند و در میان مردم منتشر می کنند که دین ایشان این است و به این سبب عداوت مشایخ را در میان مردم منتشر می کنند و تابعان ایشان را در هر شهری و دیاری در سفر و حضر اذیت خواهند کرد. باری، ثمره عرض های من این حرف ها است که شنیده اید.

سؤال: و دیگر می گویند شما در راه کربلا روزی ناخوش شدید عیال خود را سوار اسب خود کردید و شما در کجاوه نشستید. آیا جایز است زن را به زین سوار کردن یا نه؟

جواب: در عرض راه به اضطرار به جهت ناخوشی البته جایز است، و احدی از علماء تا به حال حرام ندانسته، و اگر کراهتی باشد رفع آن به اضطرار می شود.

سؤال: بر شما در باره آقای آقا محمد خان سلمه الله چیزی از نص و نوشته و مهر آقا معلوم شده؟ چنان که می گویند که جناب حاجی عبدالحمید آمد مردم را دعوت به سوی ایشان کرد که ایشان نص از آقای مرحوم دارند

که به مهر و نوشته ایشان است، و ملتزم [شد] که از کرمان برای بعضی در همدان بفرستد. بعضی می گویند نوشته جات کرمان رسید و نص هم جناب حاجی فرستاده است، و بعضی می گویند که هنوز نیامده است. من هر چه جو یا شدم نفهمیدم. بر شما چیزی معلوم شده یا نه؟

جواب: هنوز نص از آقای مرحوم درباره ایشان ندیده‌ام، و از خود ایشان و سایر آقایان استفسار کرده‌ام و جوابی نرسیده.

سؤال: علاوه بر این می گویند روزی غذائی برای آقای مرحوم مهیا شد و آرزو کردند که بهترین خلق خدا بیاید با ایشان غذا بخورد، ناگاه آقای محمد خان رسیدند.

جواب: بعضی از همدانی‌ها که در کرمانند چنین چیزی نوشته بودند، ان شاء الله شما از این امر جو یا شده خبر صحیحی بدهید.

سؤال: و علاوه نیز می گویند روزی سؤال کردند از آقای مرحوم که حامل علم شما کیست؟ فرمودند آن که بر سیرت من است. اصرار کردند که کی قابل این کار است؟ فرمودند آقای محمد خان. این مأخذش از کجاست؟ خود ایشان فرمایش کرده‌اند یا به قول عرب‌ها يقولون است؟

جواب: تحقیق این امر هم با شما است.

سؤال: و می گویند در این ایام نوشتجات چندی رسید از کرمان از حضراتی که از همدان به کرمان رفتند که بر آنها یقین و محقق شده و می گویند که نوشته ها این بود که ایشان صریحاً ادعا می کنند و می فرمایند که من عالم به جمیع علوم هستم و بر خود حتم کردم که هر کس هر سؤالی کند در هر علمی، جواب او را رد نکنم. و دیگر هم نوشته بودند که جناب مستطاب آقا شیخ علی از بم عریضه به کرمان به خدمت ایشان نوشته اند که تا کی امر خود را اظهار نمی فرمایید؟ تا چند؟ جواب ارسال داشتند که اگر ادعای نقابت است، من نقیب نیستم. و اما از علم از هر چه سؤال کنید، بلی ادعا دارم.

جواب: بلی چنین چیزها را نوشته بودند. امید است که چنین باشد که نهایت آرزوی مؤمن همین است و نهایت خسران شیطان و پیروان او است.

سؤال: و دیگر می گویند که تعلیقاتی که به شما می نویسند به شما اعتنائی ندارند. از آن جمله تعلیقه ای به ملا محمد رضائی است صحاف؛ نوشته اند که حرمت میرزا را بدارید کما ینبغی که نوکر قدیمی است. و معنی می کنند کما ینبغی را یعنی به آن طور که سزاوار است نه به حد افراط، بلکه سزاوار به قدر ادنای خلق باشد. از این تأویلات که پدر باب عاجز است در معنی آن.

جواب: در باب من این تأویل تأویل خوبی است، من خود را داخل آدم نمی‌دانم که احترامی ضرور داشته باشم و سزاوار اهانت والله بوده و هستم.

سؤال: و دیگر می‌گویند که شما میزانی نوشته‌اید در حق و باطل در ایام مرحوم آقا، و چاپ کردند. وقتی به آقای مرحوم رسید متغیر شدند و فرمودند کتابی را که من ندیدم چرا باید چاپ کنند یا بنویسند؟ و آقای مرحوم راضی به این عمل نبودند.

جواب: آقای مرحوم اصرار زیاد می‌فرمودند که مطالب را بنویسید. و من رسائل بسیاری در عهد ایشان نوشته بودم، بعضی را هم به نظر مبارک ایشان رسانیده بودم. ولیکن در باب کتاب میزان شاید چیزی فرموده باشند.^۱ در میزان چیزی به غیر از ضروریات دین و مذهب که از جمیع دلیل‌هایی که خدا آفریده محکم‌تر است ننوشته‌ام. در کرمان هم گویا نسخه آن باشد، اگر بخواهید مطالعه فرمایید.

۱- مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه در عظمت مرحوم آقای حاج میرزا محمدباقر همدانی اعلی الله مقامه در باب تصنیف کتاب میزان فرموده بودند که «جناب میرزا خودشان میزان هستند» که مرحوم آقای همدانی اعلی الله مقامه در اینجا در مقام خضوع بجهت اینکه نامه را که به رؤیت آقازاده‌ها می‌رساند آتش حسد آنها در سینه هاشان شعله‌ور نشود در نقل این موضوع به صرف اشاره بسنده فرمودند.

سؤال: و دیگر نیز می گویند آقای مرحوم از آقای حاجی محمد رحیم خان خشنود نبودند بل در باطن از ایشان رنجش داشتند.

جواب: چنین چیزی تا به حال نشنیده بودم، بلکه به عکس در مقامات بسیار امور موعظه و نماز را در شهر به ایشان محول می فرمودند و خود به لنگر تشریف می بردند، و تعریف و توصیف ایشان را در کتاب ها و مجلس ها فرموده اند.

سؤال: و دیگر می گویند درباره شما، کسی که اجازه فقاقت از فقیهی ندارد چرا باید مردم را امر کند به عمل کردن به کتاب جامع و هدایة العوام؟ آیا اجازه شرط فقاقت است یا نه؟

جواب: اجازه فقاقت کسی را فقیه نمی کند، و لکن عوام به اجازه عالمی مسلّم عالم غیر مسلّم را تصدیق می کنند. و در نزد اهل حق واضح است که احکام الهیه را کسی خبر ندارد مگر پیغمبر او (صلی الله علیه و آله)، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نسپرد آن احکام را مگر در نزد ائمه طاهرین (علیهم السلام)، و آن احکام در امثال این زمان ها به مکلفین نمی رسد مگر به واسطه روایت راویان. پس هر کس هر یک از راویان را راستگو دانست تصدیق می کند او را در روایت. و چون من آقا را راستگو می دانستم در روایت، عرض کردم که به کتاب جامع و هدایة العوام عمل کنند چرا که یقین داشتم که ایشان از خودشان چیزی در آن دو

کتاب نوشته‌اند و آنچه نوشته‌اند همه روایت است و در واقع تقلید از امام حی است عجل الله فرجه و ایشان راویند و تقلید ایشان نشده که تقلید میت باشد.

سؤال: و نیز درباره شما می‌گویند که شما به جز یک مبدأ و معاد چیزی نمی‌دانید، و ما هم روز اول اینها را فهمیده‌ایم. تا کی اینها را مکرر می‌کنند؟ بگذارید که مردم بروند صاحب خود را پیدا کنند، دوره علم گذشت چیزی دیگر می‌خواهند.

جواب: دین و مذهب به غیر از مبدأ و معاد و برازخ و منتهیات چیزی نیست و مرحوم آقا و سایر مشایخ کاری و درسی به غیر از این نداشتند. و دوره علم هرگز تمام نخواهد شد و عمل بدون علم معنی ندارد. و علاوه بر این ریسمان به گردن کسی نکرده‌ام، مردم بروند به هر جایی که می‌خواهند.

سؤال: و دیگر می‌گویند درباره شما که خداوند عالم به تقریر ائمه (علیهم السلام) امر آقای محمد خان را آشکار کرد به این طور که شما را ناخوش کرد و تقریر و بیان شما را مضمحل کرد، و ناخوشی نسیان که زیاده از مرض است به شما مبتلا کرده یعنی ناخوشی مالیخولیا دچار شما نموده و امر شما را باطل کرده، و امر آقای محمد خان را آشکار و هویدا کالشمس فی رابعة النهار نموده. و تقریر امام غیر از این چیست؟ ابطال

باطل و اظهار حق است. و از این جهت است این حضرات به کرمان رفتند.

جواب: مگر من ادعائی داشتم که ناخوش نمی شوم؟ که چون ناخوش شدم ابطال امر من شد. مگر امر آقای آقا محمد خان حفظه الله من طوارق الحدثان ضد امر من بود؟ و امر من و امر ایشان مگر نقیض یکدیگرند که چون یکی فاسد شد دیگری ثابت شود؟ باری، همین قدر بدانند بدون تأویل های باطل که امری در میان من و غیر مردد نیست مطلقاً، که چون یکی فاسد شود موجب اثبات دیگر باشد. و بدانند بدون تأویلی که ابداً ادعای کاملیت خود را نکرده ام و نخواهم کرد، من به جز قصور و تقصیر و اقرار به گناه خود و مطیع و منقاد بودن، از حال و بعد از این ان شاء الله ادعائی ندارم. و ناخوشی هم عیب نیست **رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب.** و اگر گفتند مالیخولیا دارم، عجیبی نیست و جنون بدتر است از مالیخولیا **و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین.**

سؤال: آیا قوت نفس دلیل بر کمال است؟ یعنی حجت بر خلق. چنان که می گویند نفس ما خاضع پیش کسی نشد مگر آقای مرحوم، و الآن پیش هر کس خاضع و خاشع شود او حامل علم آقا است و الا فلا.

جواب: این دلیل ها خوب است از برای همان ها که می گویند. در حضور حضرت سجاد (علیه السلام) بازی ها و لهو و لعب ها کرده اند با

قوت نفسی که داشتند، و در مهابت معروف بودند. و همچنین سایر ائمه (علیهم السلام) نسبت به سایر مخالفین ایشان. و بر عکس این امر، اهل باطل در نزد اکابر خود خاضع و خاشع بودند.

سؤال: می‌گویند حجت سابق که از دنیا رفت باید حکام همه معزول باشند، در محراب و منبر و درس و موعظه را باید ببندند تا حجت لاحق بتواند امر خود را اظهار دهد.

جواب: بلی، بعضی بر این عقیده بودند و هستند. و نمی‌دانم که بعد از وفات کدام از حجج چنین امری واقع شد؟ و به کدام آیه و حدیث به این عقیده متمسک شدند؟ بلی، اگر کسی ادعای امری داشته باشد و اهل آن امر نباشد حرام است که ادعا کند، نه اینکه نماز نکند و روزه نگیرد و مسجد نرود و درس نگوید. «کم ترک الاول للآخر». و این حرف را از برای من اگر می‌گویند که به نص سابق و سایر لاحقین به چنگ این قبیل مردم گرفتار بوده و هستم، و کاش یکی از لاحقین جان مرا می‌خرد و مرا از دست این مردم نجات می‌داد.

سؤال: بنده اهل ظاهر و حرف را عوامانه عرض می‌کنم. درباره شما می‌گویند که آقای مرحوم درباره بدی شما نص فرموده‌اند در وصیتنامه خود، و آن این است که می‌فرمایند که بر شما باد به اطاعت عالم عامل کامل اگر چه به طی مراحل باشد و راضی مشوید که بر جهالت باشید، و

متابعت نکنید کسی را که علم را مایه دنیای خود کرده باشد و بر خود بسته باشد. و مراد از عالم علم به خود بسته نعوذ بالله شما یید. و دلیل بر این قول فرمایش آقای آقا محمد خان است وقتی در باره شما فرموده اند: **کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماءً**. مجملاً، گر نویسم شرح آن بی حد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

جواب: من انکار از این حرف ها و نقص ها ندارم. آنچه در وصیتنامه است حق است، و آنچه آقای آقا محمد خان فرموده اند حق است. و کسانی که اینها را می دانند به تکلیف خودشان عمل کنند و کسانی که نمی دانند خبر کنند. من ریسمانی به گردن کسی نمی توانم کرد.^۱

^۱ - اگرچه در این جوابیه ؛ بزرگ دین اعلی الله مقامه بنابر فرمایش حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه (ایاکم و المراء و الخصومة) در جواب افتراءات خصمانه سخیفانه آقا زاده های حسود عنود و تابعینشان متواضعانه و کریمانه جواب میفرمایند: (و اذا مروا باللغو مروا کراما، و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) ولی به جهت تذکر طالبین حقیقت و نجات معروض میدارد که در وصیتنامه مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه همان طور که در اینجا اشاره گردیده است ایشان به اولادشان وصیت فرموده بودند که جهت پیروی از عالم کامل تا بدانجا بایستی مجاهده کنند که باطنی منازل از وطنشان یعنی کرمان به سوی وطن عالم کامل ربانی مهاجرت کنند چنانکه در آن وصیتنامه میفرماید :

(بر شما باد به اطاعت عالم عامل کامل اگرچه به طی مراحل باشد و راضی مشوید که بر جهالت باشید)

و بارها در مجالس متعدد تصریح میکردند که در میان اولادشان احدی شایستگی جانشینی در علم آن بزرگوار را ندارد چنانکه در کتاب حذیقه الاخوان بزرگ دین مرحوم آقای همدانی اعلی الله مقامه متذکر این حقیقت میشوند در آنجا که میفرمایند:

(مکرر میفرمودند که آن پینه دوز که میخواهد بمیرد دست پسرش را میگیرد روی تخت پینه دوزی مینشانند که او هم بعد از او پینه دوز بشود من میروم و کسی را ندارم و وقتی که پوستینی داشتند که بلند بود خواستند کوتاهش کنند پسر خالو محمد برداشت برد درست کرد آورد خوب هم درست کرده بود آقای مرحوم که آن را دیدند فرمودند پسر خالو محمد هم کسب پدرش را میکند من غصه ام اینست که میروم کسی را بعد از خود ندارم).

و همچنین در باره اخبار از جانشین علمی شان یعنی مرحوم آقای همدانی اعلی الله مقامه در اواخر عمر شریفشان در مجلسی که در لنگر در میان احباء و تلامذه شان بنا بر نقل کتاب معتبر تاریخی العبرة لمن اعتبر حضور داشته اند اینگونه به نوید بشارت تصریح بر وجود با جود مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه فرموده بودند:

(همین قدر بدانید که آن کسی که بعد از من است امرش بسی سخت و دشوار و از روی جد و اصرار است و به مظلومیتی شدید گرفتار و ای بسا آنکه يك طرف ایستاده و تمام مخالفینش به تکفیرش زبان گشوده و او نیز جمله مخالفین خود را از روی دلایل و براهین تکفیر نماید و بسا آنکه مآل کارش با عادی و مدعیانش به نزاع و جدال و دفاع و قتال انجامد و تنی چند از یارانش مقتول گشته و خود با جمعی از ملازمان و بستگانش به دامنه کوهی یا بیابانی غیر معمول پناه بسته و زمانی از شر اشرار و اراذل آسوده خاطر به نشر فضائل مشغول گردد. و برای حضرات شیخیه که وثوق و اعتمادی به قول حاجی محمد کریم خان داشته و دارند حکایت این مجلس بعد از روایت حدیث جناب امیرالمؤمنین علیه صلوات المصلین که ذکرش در مقدمه اولین گذشت، و وقوع واقعات همدان که همه ظاهر گشت، بهترین نص است در تقلیدشان از مثل حاجی میرزا محمد باقر. شخصی که دلیل و برهان اقوال و اعمالش ضروریات دین و مذهب و ایمان است.)^{۱۷} (ناشر)

سؤال: سبب رنجش آقا میرزا محمود شیرازی چیست؟ و بعضی از رفقاء در باره او بد می گویند، چه کرده؟ و حال آنکه به نهایت اخلاص به همدان آمده بود؟

جواب: جناب آقا میرزا محمود آمدند به همدان و از من بعضی چیزها خواستند. و عرض کردم من اهل این عمل ها و ادعاها نیستم، و بعد از مایوس شدن رفتند. ملامتی بر او نیست امثال او بسیارند.

سؤال: سبب چیست که میرزا کمال در خانه میرزا هادی بست نشسته و در خانه شما نیامده است و شما کمک حال او نمی کنید؟ آخر پسر مرحوم آقای آقا عبدالصمد است. و این را به جهت این سؤال کردم که اگر کرمان رفتم برادر او آقا میرزا یوسف از من چگونگی را بپرسد جواب بگویم. و السلام علیک و رحمة الله و برکاته. در این ایام اراده رفتن دارم، استدعا دارم که جواب بلکه بشود با خود ببرم ان شاء الله مایوسم نخواهید فرمود.

جواب: سبب این است که ایشان مرافعه با یکی از اقارب خود داشتند، و من عهد کرده ام با خدای خود که مرافعه نکنم و ایشان هم این معنی را می دانستند و راضی به تحاکم در نزد شخصی که فرموده اید شدند. مرا نه تسلطی بر این و نه بر آن بود.

سؤال: سؤال دیگر که عمده بود فراموش کردم، الآن عرض می‌کنم. در این ایام میزان حق چیست؟ که او را بگیریم که شک و شبهه در آن نباشد و مسلمی کل باشد تا آن را داشته باشیم و گمراه نشویم. بینوا اجر کم علی الله.

جواب: میزان ضروریات اسلام و ایمان است به طوری که نوع آنها را در رساله میزان نوشته‌ام. و آن همان رساله‌ای است که حضرات گفته‌اند چرا نوشته‌ام؟ به آن رجوع کنید و بدانید که ضروریات قائم مقام جمیع حجت‌های خدا است در روی زمین و نتیجه جمیع انبیاء و اولیاء (علیهم السلام) و نتیجه جمیع بیانات ایشان است، و معنی حقیقت هر آیه و حدیثی به آنها باید فهمیده شود، و محکم‌ترین جمیع محکومات است و حجت خدای سبحانه است بر عالم و جاهل، هر عالمی خلاف یکی از آنها کند باطل و کافر است اگرچه بلعم باعور و محیی الدین باشد و صاحب هر علم و عملی باشد و صاحب خوارق عادات باشد، و به آن واسطه یک عامی با بصیرت می‌تواند رد کند بر جمیع صاحبان بدعت‌ها اگرچه آنها ملاً و مرتاض و حيله باز باشند. به شرط مجاهده در دین خداوند عالم جل شانه. و تمام مجاهده همین است که شخص در هر درجه‌ای و رتبه‌ای که واقع است غرض و مرض خود را از خود دور کند، نه تحصیل علوم و ریاضت شاقه. و این امر از برای هر کسی ممکن است. و از این است که

هر کسی بر او واجب است مجاهده، و خداوند جل شأنه حتم کرده که او را هدایت کند چنان که نص آیه شریفه است.

سؤال: شنیده‌ام که آقای مرحوم به این مضمون فرمایش کرده‌اند؛ آن کسی که حامل علم من است راه نمی‌دهد به خود مگر خاصان را. صحیح است یا نه؟

جواب: این مطلب را شما بهتر از من می‌توانید تحقیق کنید.

سؤال: شنیده‌ام که آقای آقا حاجی محمد رحیم خان نقل کرده‌اند که آقای مرحوم وقتی در مجلسی فرمودند که من می‌خواهم که حامل علم خود را به مردم بشناسانم تا مردم بعد از من گمراه نشوند. بعد فکر فرمودند و گفتند کاری که مشایخ نکرده‌اند من هم نمی‌کنم. آیا چنین روایتی شما از ایشان شنیده‌اید یا نه؟

جواب: این مطلب را هم شما بهتر می‌توانید در آنجا تحقیق کنید، و امید است که ما را هم اخبار کنید.

سؤال: شما که در درس بعضی را منافق می‌خوانید و می‌گویید اینجا نیابند؛ بالاسری که اینجا نمی‌آید هر که اینجا می‌آید شیخی است، به چه سبب آنها را منافق می‌خوانید؟ اگر به جهت این است که آنها محبت آقا زادگان را دارند و هر که محبت آقا زادگان را دارد منافق است، چرا خود امر به محبت آقا زادگان می‌فرمایید؟ و اگر سبب دیگر دارد که به آن

سبب آنها منافقند، آن سبب چیست؟ و چرا رفقاء به آنها بد می گویند؟
حقیر در جواب آنها که چنین بحثی می کنند گفته ام که یقیناً شما یک
حرفی می زنید که آنها هم حرف می زنند، می گویند ما چه حرف زده ایم
که باید عمر و ابابکر و عثمان باشیم و به ما کنایه بگویند؟

جواب: عرض می شود گاهی در مجلس بالاسری و گاهی بابی و گاهی
کسانی که به یکی از آقازادگان بد می گویند به بهانه آنکه متمسک به آن
دیگری هستند حاضر می شوند. شاهد صدق این عرض همان سؤالات
خود شما است که خودتان از بعضی شنیده اید که آقای مرحوم رنجش از
آقای آقازاده بزرگ داشته اند. و بعضی به عکس می کنند به دلیل آنکه
ایشان پدر جمیع اولادند، چنان که خود شما از من سؤال کرده اید. پس
بعضی از اینها را من می شناسم و به طور عموم بد به ایشان می گویم. اما
اینکه آنها عمر و عثمان و ابابکرند؛ من والله از این قبیل القاب خبر ندارم
و شما خودتان چند روز قبل از این در مجلس درس بودید قبل از اینکه از
من سؤال کنید دیدید که چقدر اصرار کردم که به عیوب خودتان
بپردازید و ترک مباحثات کنید و عیب جویی مردم خودش عیب بزرگی
است. والسلام علی من اتبع الهدی.

تعلیق:

جواب مرحوم آخوند ملا جعفر دهقانانی رحمه الله علیه به آنچه ملا
زین العابدین کرمانی درباره ایشان پرسیده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون جناب آخوند ملازین العابدین کوهبنانی کرمانی مراجعت از کربلا کرده بود در همدان بعضی حرف‌ها شنیده بود شبها را پرسید و جواب برای او نوشتند. و از جمله آنها این بود که «ملا جعفر اصفهانی بی‌اذن آقازادگان از کرمان بیرون آمده و دل عیال و اطفال آقا را شکسته و سرکار آقای آقا حاجی محمد رحیم خان سلمه الله او را سب و لعن کرده‌اند و در کربلا در منبر به او بد گفته‌اند.» در جواب آنچه خبر داشتند نوشته بودند، و فرمایش کرده که از خودش پرسید:

لهذا عرض می‌کنم که بعد از اینکه خاک عالم بر سر ما شد و آقای مرحوم از دنیا رحلت فرمودند و نعش مطهر را وارد لنگر کردند نواب آقای محمد صادق خان دام مجده مرا طلبیدند و فرمایش کردند که بیا بنشین اینجا قرائت کن. و در آنجا آن وقت مرحوم آقا میرزا ابوطالب و مرحوم آقا میرزا محمد علی و جناب آقا علی مؤذن آنجا بودند. من عرض کردم که اگرچه منتهای آرزوی من بودن در این آستان است لکن چون این خاک بر سر ما شده دیگر دل به جایی بند نمی‌شود، به این جهت چون اعتباری در کار من نیست شاید خواستم بروم جایی، از این جهت مشکلم است که اینجا بنشینم آن وقت بگذارم و بروم بسا خوب نباشد.

فرمودند حالا بنشین هر وقت خواستی برو. بنده ابا و امتناعی داشتم فرمودند که کسی پای تو را نبسته است هر وقت خواستی بروی برو کسی جلو تو را نمی گیرد. باری، با آن حالت با آن دل پر درد آنجا نشستم، تا اینکه از شدت حزن و اندوه و بعضی سبب های دیگر ناخوش شدم. با وجودی که آنجا رفقاء نهایت مهربانی را داشتند و دنیای حقیر هم معمور بود در نهایت عزت هم بودم لکن در نهایت دلتنگی بودم. چندی گذشت کاغذی از اخوی آمد که والده فوت شده حالا دیگر بیا یک دیدنی بکنیم. بنا داشتم، لکن از باب عجزی که در تنهایی در سفر داشتم مشکلم بود، از پی بهانه می گشتم. از قضا آن روزها آقا سید جواد آمد به کرمان و صحبت بسیاری از همدان داشت و گفت آمده ام فلانی را ببرم به همدان. بهانه ای به دستم آمد، تا آن اوقات که می خواست از کرمان مراجعت کند. چون در آن اوقات زمزمه رفتن گاهی در لنگر پیش بعضی می کردم، دیدم چنان تحاشی و ابائی به شدت داشتند که گویا خلاف شرعی می خواهم بکنم یا می خواهم از دین بیرون روم، من هم بروز ندادم و آمدم به شهر، وقتی که خدمت سرکار آقای حاجی محمد رحیم خان سلمه الله مشرف شدم فرمودند اراده همدان داری؟ عرض کردم عجله که می خواهم بروم دیدنی از اخوی بکنم. فرمودند همدان هم خواهی رفت؟ عرض کردم دور نیست. فرمودند می خواستم که همراه نعش باشی. عرض کردم حالا که مرخص می شوم. فرمودند

برمی گردی؟ عرض کردم تا خدا چه خواهد. دیگر فرمایشی نفرمودند. و این حکایت در مدرس کنار خلوت پیش از درس بود و جمعی هم حاضر بودند، و حالا یادم نیست آنهایی که حاضر بودند که شهادت از آنها طلب کنم. و دست آقا را بوسیدم و مرخص شدم و تا یزد همراه آقا سید جواد بودم. خواستم بروم به اصفهان، به هر طوری بود ما را به جندق برد و از جندق با آخوند ملا علی به طهران آمدم و در طهران نائب الزیاده ای پیدا شد که بروم به عتبات و غنیمت شمردم و آمدم از راه همدان روانه عتبات شدم و بعد از مراجعت در همدان ماندم. چون اخوی را هم در طهران دیده بودم، اینجا هم دیدم درس و بحثی هست و رفقائی هستند ماندم و مشغول شدم. اما سب و لعن که گفته اند سرکار آقائی آقای حاجی محمد رحیم خان حقیر را لعن کرده اند، من مستحق جمیع ملامت ها سوای کفر هستم، لکن به جز از دو نفر که آنها را صاحب غرض شناخته بودم دیگر از احدی نشنیدم که فرمایشی کرده باشند. و اما در بالای منبر هم در کربلا نسبت به حقیر فرمایشی کرده اند، من که خودم یادم نمی آید چنین چیزی. و از کسانی که کربلا بوده اند از هر که پرسیدم چنین چیزی یاد نداشت، مع ذلک اقرار به تقصیر خود نسبت به رفقاء خصوص نسبت به آقایان دارم و امید عفو هم دارم امید که از نظر مرحمت مرا نیندازند. والسلام. و دیگر ذکر می کنند که آقائی آقای حاجی محمد رحیم خان سلمه الله در کربلا در بالای منبر فرمایش کرده اند که به نقیبی

معینی قائل شده‌ای. به حق خدا و جمیع انبیاء و اولیاء و به جمیع قسم‌هایی که عظیم است که نقیسی معین نکرده‌ام تا حال، و من با این عنق منکسره کوچکترم از اینکه دخل و تصرف در این امور عظیمه نمایم. اقرار به وجود نقباء در دنیا دارم، ولیکن اشخاص آنها را نه مکلفم به شناختن شخص و نه قابل آن هستم که خود را به من بشناسانند. این التراب و رب الارباب؟ باری، اگرچه نسبت می‌دهند که آقا چنین فرمایشی در کربلا درباره حقیر فرموده‌اند لکن نه من یادم است نه کسی دیگر، نسبتی است به جناب اجل اکرم آقازاده دام مجده العالی داده شده من نمی‌دانم. حرّره جعفر بن کریم الدهاقانی الاصفهانی فی غرة شهر جمادی الثانیة سنة ۱۲۹۲.